

## پیوند ناگستنی کردهای عراق با مجتهدین شیعه و انجمن‌های سیاسی عراق

پژوهشگر و مترجم: رحمت‌الله علایی

### مقدمه

قرن‌هاست تاریخ عراق سرریز از بی‌عدالتی و سرکوب است و قومیت‌های آن، به ویژه کردها و شیعیان، قربانیان آن بوده‌اند. مجموعه این عوامل و ویژگی‌های شخصیتی علما و بزرگان شیعیان عراق و رهبران سیاسی و علمای کُرد اقلیم کردستان، موجب شده است که بین این دو گروه، همبستگی و پیوند عاطفی عمیقی به وجود آید، به طوری که این پیوند و ارتباط حتی تا امروز بین خانواده‌های آنها نیز برقرار است. از سال ۱۹۳۰ م که شیعیان تصمیم گرفتند ضد حکومت دست‌نشانده انگلستان قیام کنند و خود کشوری مستقل بر پا نمایند - که منجر به شکست شد - تمامی اقوام ساکن در عراق به شدت تحت فشار و اذیت و آزار قرار گرفتند. دو سال بعد، قیمومیت انگلستان به پایان رسید، اما عوامل آن یکی پس از دیگری، حاکمیت مستبدانه خود را ادامه دادند؛ تا اینکه پس از کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ م در عراق که به نظام پادشاهی پایان داد، جامعه کردستان عراق به رهبری زعیم کُرد، ملا مصطفی بارزانی، با علمای شیعه نجف و کربلا ارتباطات بسیار دوستانه‌ای برقرار کردند؛ به خصوص بعد از فتوای معروف حضرت آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم - که در اوج خفقان رژیم بعث خطاب به ارتش عراق صادر فرمودند - مبنی بر اینکه «جنگ با برادران کُرد حرام است»، به اوج خود رسید. زیرا این فتوای تاریخی در شرایطی صادر شد که حکومت‌های پیشین عراق بعد از سال ۱۹۵۸ م، درصدد سرکوب کامل ملت مظلوم و بی‌پناه کُرد عراق بر آمده بودند. رژیم بعث عراق از مرجعیت دینی در نجف اشرف و کربلا خواست فتوایی به نفع نظام حاکم صادر نماید تا حمله نظامی به کُردها را توجیه کند. پس از آن فتوای تاریخی، میان کردهای عراق و حوزه‌های علمیه شیعه

عراق، پیوند و همبستگی ناگسستگی به وجود آمد، به طوری که تا کنون نیز این پیوند نسبت به نسل‌های بعدی این مراجع عظام و کل جامعه تشیع عراق همچنان مستحکم و پابرجاست. مطالبی که در پی می‌آید، تماماً از کتاب پنج جلدی *یادداشت رفیق حلمی*<sup>۱</sup> که خود شخصاً ناظر رویدادهای استقلال عراق از بریتانیا بوده، اخذ شده و بخش‌هایی از این کتاب در خصوص پیوند کردها و علمای شیعه نجف و کربلا از زبان کردی و عربی، بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی به زبان فارسی برگردانده شده است.

### مبارزات عظیم مجتهدین شیعه و کردها و انجمن‌های سیاسی عراق در سال ۱۹۲۰ م

نخستین انجمن سیاسی عربی در عراق، انجمن «پاسداران استقلال»<sup>۲</sup> بود. این حزب در اوایل فروردین ماه (اواخر ماه شباط) ۱۹۱۹م در بغداد به طور مخفیانه تأسیس شد. بعضی از اعضای این انجمن از قبل با شاخه «العهد»<sup>۳</sup> در بغداد آشنایی پیدا کرده بودند و در جهت اتحاد و همکاری در تلاش برای آزادی وطن با هم به توافق رسیده بودند. اما بعدها اعضای «پاسداران استقلال یا حرس الاستقلال» متوجه شدند که شاخه انجمن «العهد» بر این باورند که بعد از کسب استقلال، می‌بایستی عراق تحت نظارت (بریتانیای کبیر) قرار گیرد و از آن کمک و مساعدت بخواهد.

از این رو «ناسازگاری» بین آنها به وجود آمد و ارتباط و پیوند بین آنها به هم خورد. استقلالی‌ها نیز اگر چه خود بر این باور بودند که لازم است از یک کشور بزرگ خارجی کمک دریافت کرد، اما از بریتانیا متنفر بودند و در فکر کمک طلبیدن از کشور دیگری بودند. در انجمن پاسداران استقلال یا حرس الاستقلال تعدادی از کردهای سرشناس و معروف عضو شده بودند. این انجمن یا حزب به این دلیل تأسیس شده بود که تحت حاکمیت یکی از فرزندان ملک حسین، برای استقلال عراق تلاش کند.

محل استقرار انجمن العهد در آن زمان، در سوریه بود. هنگامی که متوجه اختلاف بین استقلالی‌های بغداد و شاخه العهد شدند، انجمن العهد از سوریه، دو نفر از اعضای خود را روانه عراق کرد و بین آنها آشتی برقرار کردند. حضور این دو عضو انجمن در عراق، مصادف با روزهایی شد که شیخ محمود برزنجی از کردهای سلیمانیه با انگلیسی‌ها در جنگ بود. با عزیمت این اعضا به سوریه، رابطه العهد و الاستقلال دوباره به هم خورد، اما بعد از پنج ماه، بار دیگر با تلاش زیاد، صلح و آشتی بین آنها برقرار شد. حزب پاسداران

۱. رفیق حلمی فرزند صالح افندی از اهالی سلیمانیه (عراق) و از ادبا و شعرای بنام کرد است که در معارف بغداد سمت بازرسی داشته و به عربی و فارسی و کردی آثاری به نثر و نیز به نظم از او باقی است؛ از جمله مجموعه‌ای به نام *یادداشت در حدود ۶۵۰ صفحه و کتابی درباره شعر و ادبیات کردی* که هر دو در بغداد به چاپ رسیده است. مشارالیه در تاریخ ۱۳۸۰ ه.ق در گذشته است.

۲. حرس الاستقلال

۳. شاخه انجمن العهد در موصل که قبلاً به نام (علم) معروف بود؛ بعدها به دلیل توافق با استقلالی‌ها و لغو طلب کمک از بریتانیا و نظارت حکومت مستقل عراق از برنامه‌های انجمن، به العهد تغییر نام یافت.

استقلال حرس الاستقلال رو به ضعف و سستی نهاده بود و با این پیوند مجدد با حزب العهد، جان تازه‌ای گرفت. در آن ایام مصطفی کمال در ترکیه در گرماگرم جنگ و کارزار با لشکر یونان بود و لشکر ترک در آستانه پیروزی بود. مردم عراق کاملاً از رفتارهای دولت انگلیس به تنگ آمده بودند و برای برپایی یک نهضت و بنیان یک انقلاب، در پی بهانه بودند. بسیاری از آگاهان و بزرگان شیعه و حتی از مجتهدین (عراق) به این انجمن پیوستند. با پیوستن این بزرگان و مجتهدین، انجمن بسیار گسترش و نیرومند شد. در شهرهای کاظمین، نجف، کربلا و حله، شاخه‌ای از آن دایر شد و در مدت کوتاهی، تمامی شهرهای جنوب و عشایر آن مناطق تحت امر این انجمن قرار گرفتند. از آن هنگام به بعد، بدون ترس و واهمه و به طور علنی در هر کوی و برزنی، در تکایا و مجالس، بی‌پروا از مظالم انگلیس داد سخن سر می‌دادند، مردم را تهییج و از آنها رویگردان می‌کردند؛ با این حال، مخفیانه دست به ترور جاسوسان و منافقان زده بودند یا به آنها طعنه و کنایه زده و یا تهدید می‌کردند و رفتارهای نا پسند آنها را برملا می‌کردند. ابایی از آنها نداشتند و به آنها مجالی نمی‌دادند که از اقتدار انگلیس بحثی به میان آورند یا به طور مثبتی از آنها یاد کنند، حتی اگر این امر جنبه واقعیت می‌داشت.

به طور خلاصه، آنهایی را که طرفدار انگلیس به حساب می‌آوردند، در مناطق تحت سیطره خود هر آنچه لازم و بایسته بود، نسبت به رسوا کردن آنها دریغ نمی‌کردند و اجازه کوچک‌ترین اظهار نظری را به آنها نمی‌دادند.

عملاً نمایندگان انجمن حرس الاستقلال و العهد در خرداد ماه ۱۹۲۰م در منزل حمدی پاشای بابان<sup>۱</sup> تجمع می‌کنند و جهت بنیاد نهادن قیامی بزرگ به بحث و تبادل نظر می‌پردازند. در این تجمع، غیر از بزرگان شیعه بغداد، مانند سید محمد صدر و جعفر ابوالتمن، بسیاری از نمایندگان اعزامی از شهرهای عراق، به خصوص از شهر نجف حضور داشتند.

این انجمن در این موارد به توافقاتی دست یافتند:

الف - نمایندگان خارج از بغداد؛ مناطق دینی و سیاسی را به قیام وادارند و جهت آگاهی بخشیدن عشایر جنوب و قیام در مقابل انگلیسی‌ها تلاش کنند. نمایندگان بغداد نیز آگاهی بخشیدن اهالی شهر بغداد را به عهده بگیرند و برای این منظور در مساجد بغداد، تحت عنوان «مولود خوانی» فراخوان داده و تجمع می‌کردند. این عده با سخنرانی‌های میهنی و شعارهای ملی و سیاسی، مردم را به جوش و خروش می‌آوردند و از اوضاع و احوال کشور، با خبر و مطلع می‌کردند؛ یعنی در حاکمیت تحت سلطه انگلیس، یک زندگی برده‌وار و رذیلانه را برای آنان پیش‌بینی می‌کردند. آنها نیز در راه رهایی و استقلال عراق و در جهت آزادی ملت عراق، خواستار قیام همگانی و جانبازی بودند.

۱. حمدی پاشای بابان یکی از اکراد معروف عشیره بابان بود که در عصر عثمانی (بازرس قوه قضائیه) بود. نخستین باری که یک حکومت ملی در عراق بنیان نهاده شد، از وی جهت وزیر قوه قضائیه دعوت به عمل آمد، اما وی نپذیرفت و تا زمان فوتش مسئولیت حکومت عراق را عهده‌دار نشد. حمدی بگ بابان از اقوام حمدی پاشاست و مدتی در بغداد در محله «حیدریه» در منزل حمدی پاشا با هم به سر می‌بردند.

اولین گردهمایی عظیم، اواخر ماه حزیران ۱۹۲۰م مصادف با شب ششم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۳۸ هجری در مسجد حیدریه صورت گرفت. عیسی عبدالقادر، حسابدار اوقاف در این گرد همایی تاریخی، قصیده‌ای میهنی بسیار پر شور و هیجانی را قرائت کرد. با خواندن این قصیده، نماز گزاران مسجد و آنهایی که در آن گرد همایی تجمع کرده بودند، به جوش و خروش آمدند. صدای زنده باد، زنده باد و سرنگون باد استعمار، از هر زمانی رساتر شد. کسانی که داخل مسجد بودند، احساسات میهن پرستانه‌شان به جوش آمد، به طوری که هر کدام از آنان خود یک عیسی شدند. بیرون از مسجد نیز در خانه و میان خانواده، از میهن دوستی داد سخن سر دادند. در هر کوی و برزنی، در چاپخانه‌ها، در اماکن و داخل دوایر دولتی کج رفتاری و مظالم و ستمگری انگلیسی‌ها سخن می‌گفتند. همه می‌گفتند: زنده باد آزادی، زنده باد استقلال، پاینده باد اتحاد و برادری، سرنگون باد انگلیس، سرنگون باد استعمار!... عیسی عبدالقادر حسابدار ناشناس، آتشی بر افروخته بود. وی را از خدمات دولتی محروم و دستگیر و به بصره انتقال دادند، اما به جای وی، هزاران عیسی به میدان آمدند. عیسی عبدالقادر از اوقاف اخراج شد و به زندان افتاد، اما در همه عراق، معروف و شناخته شد و به یکی از انقلابیون بزرگ (عراق) تبدیل شد! عیسی حسابدار جزئی بود، اما در مدت کوتاهی، وطن پرست بزرگی شد! اگر چه اسیر و به بصره انتقال داده شد، اما ملتش را از بردگی نجات داد و راه و شیوه جهاد را برای آن‌ها مشخص کرد. با سخنرانی‌های میهنی راه گشایش بندهای بردگی را به بردگان نشان داد. این قصیده میهنی بزرگ، عیسی عبدالقادر را به سطح بالایی از میهن پرستی و محبوبیت میان مردم عراق رساند. آبی را که عیسی در حیاط مسجد حیدریه ریخت، سبب شد تا بقیه بر آن راه قدم گذارند و وطن پرستی به کار و حرفه تعداد زیادی از جوانان دیگر تبدیل شد. حکومت استعماری یعنی (حکومت انگلیس در عراق) تا مدتی از این رفتارها خود را بر حذر می‌داشت و در مقابل مردم، شدت عمل به خرج نمی‌داد، اما سرانجام کار به جایی رسید که مسئله از تجمع در مساجد و خواندن شعارهای میهن پرستانه فراتر رفت.

به دلیل قیام مجتهدین شیعه، عشایر نیز قیام کردند و از آن پس جنبش مسلحانه از سر گرفته شد؛ به همین دلیل انگلیسی‌ها خود را آماده کردند. در یکی از روزها، حکومت استعماری انگلیس ناگهان با نیروهای تا دندان مسلح، منازل تعدادی از اعضای معروف را به محاصره در آوردند و بدون فوت وقت آنها را روانه بازداشتگاه کردند، اما تعدادی از اعضای انجمن جان خود را از مهلکه نجات دادند، زیرا تعداد زیادی از جوانان وطن پرست که از انجمن هواداری می‌کردند، همراه افراد محل به کمک آنها شتافتند و مسلحانه در مقابل نیروهای حکومت مقاومت کردند. از این رو بعد از جنگ و گریز شدیدی در بخش‌های مختلف شهر، یوسف سویدی و سید محمد صدر، از مهلکه نجات یافتند و خود را به انقلابیون مناطق فرات رساندند. در آن روز شهر بغداد به هم ریخته بود. بازار و دکان‌ها بسته شد. من (رفیق حلمی) در بغداد بودم و صبح همان روز همراه کریم حاجی عبدالله، محمد کرکوی، فایق طاپو، دوست وکیل دادگستری‌ام و چند جوان دیگر کُرد به خانه مصطفی بگ، فرماندار سابق رفته بودیم. این شخص کُرد بود و بخش اعظم زندگی خود را در بصره با سر لشکر طالب پاشا گذرانده بود. نام‌برده یکی از کردهایی بود که گفته می‌شد کنار میهن پرستان

عرب در راه استقلال عراق مبارزه می کرد. در آن روز هم در این فکر بودند چگونه نقطه نظرات بنیادین وطن پرستان گرد و عرب را به همدیگر نزدیک تر کنند.

من کاملاً از برنامه های همکاری آنان با خبر نبودم و مقاصد و اهدافشان به خوبی برایم تفهیم نشده بود. با وجود این به کریم و فایق اعتماد کامل داشتم و از آنها شرم نمی کردم. غیر از این، می خواستم از برنامه و طرح آنها با خبر شوم تا اگر آن را مفید یافتم، به آنها بیوندم. به همین سبب از آنها فرمانبرداری و همراه آنها در سراخانه مصطفی بگ که در تپه کرد (تبه الکرد) قرار داشت، رفتم. ما در آن مکان از آشوب و بلوای داخل شهر اطلاعی نداشتیم. در سراخانه مصطفی بگ همراه جوانان عرب به همین منظور گرد هم آمده و منتظر مصطفی بگ بودیم. هنوز از اداره اش بیرون نیامده بود، چندین بار از محافظینش سؤال کردیم؛ هر بار می گفتند همین حالا می آید! اما مصطفی بگ نیامد. بعد از مدت های طولانی صبر و تحمل به سر رسید که ناگهان دوستانم به پا خواستند. فکر کردم "مصطفی بگ" وارد شده است، اما همگی متوجه کوچه شدند و من نیز همراه آنها بیرون رفتم. می خواستم به پاس این مهمان نوازی، از مصطفی بگ گلایه کنم، اما صدای تفنگ و طپانچه ای به گوشم رسید. دوستان گفتند در شهر آشوب و بلواست. دستگیری میهن پرستان شروع شد. گویا مصطفی بگ از این امر با خبر شده و ما را سرگرم کرده بود، زیرا خود را مظنون می دانست و گریخته بود.

هنگامی که به خیابان اصلی خلیل پاشا رسیدیم، مردم در حال جنگ و گریز بودند. بخش اعظم آنها دکان ها و بازار را بسته بودند و آنهایی که باقی مانده بودند، باعجله در حال بستن بودند. صدای تیراندازی از سمت دجله و کرخه به گوش می رسید. پل فلزی متحرک را برداشته بودند و حکومت نظامی وضع شده بود. بعد از اینکه صدای تیراندازی به اتمام رسید و پل متحرک را دوباره نصب کردند و رفت و آمد از سر گرفته شد و از دستگیرشدگان مطلع شدیم، شیخ احمدی «شیخ داوود» که بعدها به سمت وزیر اوقاف منصوب شد، بین دستگیر شدگان قرار داشت، اما غیر از سویدی و صدر که آشکارا اسیر نشدند، بقیه را روانه هندوستان کرده بودند؛ به همین سبب انقلاب روز به روز شعله ورتر می شد و تمام مناطق فرات را در بر می گرفت.

گرد ها نیز این بار قیام کردند. ابراهیم خان دلو در منطقه کفری، جنبشی را بنیاد نهاد و شهر کفری را به تصرف خود درآورد. سالومین، فرماندار کفری، در این آشوب و بلوا به قتل رسید و چهارپایان من و احمد آقای کرکوک و احمد سعید فتاح که در شهر کفری در منزل عباس کاروانچی مخفی شده بودیم، به غارت رفت. شهر بغداد در تب و تاب انقلاب می سوخت. کمتر روزی بود افرادی را دستگیر نکنند یا گروهی از اعراب مستضعف را از گوشه و کنار شهر به نام اسیر به بغداد نیاورند و جهت اعراب در خیابان ها نگردانند و به زندان نیفکنند. اکثر این اسیران - آنچنان که گفته می شد - در جنگ اسیر نشده بودند و از انقلابیون نبودند، بلکه از اطراف و اکناف بغداد هر یک را به دلایل واهی مورد اتهام قرار می دادند و دستگیر می کردند. اما حکومت و بهتر بگوئیم انگلیسی ها، انتقام خود را از این اسیران می گرفتند و کینه و نفرتشان را نسبت به آنها نشان می دادند و در شهرها می گرداندند، زیرا دریافته بودند که مردم مخفیانه با انقلابیون همساز و همراه بودند و بسیاری از شهرها با کمک و همکاری آنها به تصرف انقلابیون در می آمد. روزنامه استقلال

در آن دوره اولین روزنامه میهنی در بغداد بود و بسیار شجاعانه از انقلاب و عملکرد وطن پرستان می‌نوشت. مردم را تهبیب می‌کرد و آتش انقلاب را داغ‌تر می‌کرد.

عبدالغفور بدری، صاحب روزنامه الاستقلال و قاسم العلوی<sup>۱</sup>، سردبیر این روزنامه، از جوانان میهن پرست اعراب عراق بودند؛ که از طریق روزنامه خود، مردم و به خصوص جوانان بغداد را به جوش و خروش آورده بودند. صبح‌ها هنگامی که روزنامه الاستقلال منتشر می‌شد، فروشندگان با صدای بلند و آهنگی خاص در محله‌ها و بازار دوان دوان می‌زدند و به سبب انبوه خریداران و نیز هجوم جوانان پر شور، فرصت توزیع و دریافت وجه آن را نداشتند. خریداران خود روزنامه را می‌قاپیدند و بهای آن را برای وی جا می‌گذاشتند. روزنامه الاستقلال نه تنها از قیام عراق، بلکه از قیام ترک‌های آناتولی (ترکیه) که در مقابل یونان یا در مقابل لشکر مزدور انگلیس یا طرفداران شوروی آن دوران عراق می‌جنگیدند، حمایت می‌کرد و آن، جنگی مقدس و غزا شمرده می‌شد. این امر به فراموشی سپرده شده بود که جوانان عرب عراقی در جنگ جهانی اول، دوشادوش انگلیس در حجاز (عربستان) و سوریه بر ضد ترک‌ها می‌جنگیدند.

روزنامه الاستقلال عرب در آن ایام به صورتی از غزای ترک‌ها سخن می‌گفت که به آرمان وطن پرستی جوانان عراقی، حیاتی تازه بخشید. آتش جنگ را شعله‌ورتر کرد. ... از طرف دیگر، بنا به پیشنهاد انجمن‌های مخفی و سیاسیون، جوانان وطن پرست، هنگام مغرب در ماه مبارک رمضان در مسجد حیدریه تجمع می‌کردند و در همان حال که عشایر در مناطق فرات و دیاله و کفری، مسلحانه به شهرها و نیروهای نظامی انگلیس یورش می‌بردند، این افراد در آن مسجد با خطابه و شعارهای میهن پرستانه، مردم را به هیجان می‌آوردند و در کالبد انقلابی آنها می‌دمیدند. شیخ مهدی البصیر<sup>۲</sup> با شعارهای میهن پرستانه در آن زمان خطیب توانای آتشین منبر تجمعات مسجد حیدریه بود. سرانجام انگلیس‌ها در شباط (فروردین ماه) ۱۹۲۱ م تصمیم به توقیف روزنامه الاستقلال گرفتند و عبدالغفور بدری و قاسم العلوی، سردبیر روزنامه را به زندان

۱. قاسم العلوی در زمان عثمانی در دبیرستان نظام، شاگرد اول کلاس خود بود. در همانجا با یکدیگر آشنا شدیم (رفیق حلمی). هنگامی که کلاس وی به استانبول فرستاده شد، کلاس ما آخرین دبیرستان نظام در بغداد بود. قاسم در استانبول از ارتش کناره‌گیری کرد و وارد رشته مهندسی املاک شد، اما بعداً به عراق برگشت و در بغداد رشته حقوق را به پایان رسانید و هیچ‌گاه در حکومت عراق، مسئولیتی قبول نکرد. (ص ۷۹-۸۰)

۲. «شیخ مهدی البصیر» در سال ۱۳۱۳ هجری در حله به دنیا آمد. در سال ۱۹۲۰ میلادی به بغداد آمد و همراه وطن پرستان، وارد جرگه سیاست شد و در جهت استقلال عراق، تلاش فراوان نمود. در همان سال و هنگام قیام عظیم عراق، عمامه به سر و جبهه به تن داشت، ملبس به لباس روحانیون؛ بالای منبر وسط حیاط مسجد می‌رفت و با اشعار میهنی و با صدای بلند و پرطنینی بر شعله آتش قیام می‌دمید. چون شخصی نابینا بود، طبق عرف عرب جهت احترام گذاشتن به وی به بصیر به معنای بینا ملقب شد. وی فردی کوتاه قد و تا حدودی سبزه رو بود و چهره‌ای آبله رو داشت. در گیر و دار قیام انگلیسی‌ها، او را در بغداد دستگیر کردند و سپس به جزیره هنگام فرستادند، اما زمانی که حکومت عراق تاسیس شد، به فرانسه اعزام شد و در دانشگاه پاریس، مدرک دکترا دریافت نمود. هم اکنون در (دارالمعلمین عالیه) در بغداد استاد زبان عربی است. وی به زبان فرانسوی کاملاً مسلط است و در زبان عربی سخنران زبردستی است. (ص ۸۱)



انداختند و به این صورت نعره دلبرانه و تک نوای وطن پرستان انقلاب عظیم ۱۹۲۰م را سرکوب کردند. در آن زمان، مهدی البصیر با عمامه و ردایی، دست در دست طه بدری بالای منبری می‌رفت که در وسط حیات مسجد به همین منظور قرار داده بودند و به خواندن اشعار می‌پرداخت. اما چگونه شعری؟ همه آنها آتشین بود! ابیاتی وجود داشت که مجبور می‌شد سه یا چهار بار، دوباره تکرار کند. خواندن اشعار مهدی البصیر، نوعی تمثیل در خود داشت؛ مثلاً هنگامی که فریاد می‌زد و می‌گفت:

و متی بحیک للمشائق أرتقی؟ کی ترقی بعدی عروس علاکا!

سرش را بالا می‌گرفت و دستش را به طرف گردنش دراز می‌کرد و پنجه‌هایش را به طرف آسمان می‌گرفت، گویی هم اکنون طناب دار را آویخته‌اند و گردنش را در آن قرار می‌دهد.

که‌گاه در بعضی مواقع، در انتهای هر بیت و در جای مناسب خود و بنا به معنا و مفهوم هر بیت صدای زنده باد! زنده باد! و یا طنین سرنگون باد! نابود باد! و صدای کف زدن های ممتد و طولانی و پر احساس هزاران تن از زنان و مردان و جوانان؛ گوش هر شنونده‌ای را کر می‌کرد. در مقابل این صحنه حماسی و وطن پرستانه منقلب می‌شدم و به یاد اتفاقات قوم کُردم می‌افتادم. هر زمان اسیر شدن شیخ محمود برزنجی حاکم وقت کردستان در کشوری دور و بیگانه (هندوستان) را به یاد می‌آوردم، لرزه بر اندامم می‌افتد.

قصاید آتشی‌نی که در مسجد حیدریه برای تهییج جوانان به قیام ضد بریتانیا توسط مهدی البصیر در بغداد خوانده می‌شد.

ألا هبوا رفاقی و استقیقوا  
ای رفقا با قدرت به پا خیزید و دشمن را بشکنید

و کونوا کلکم متعاضدینا

بیایید و همگی یار و یاور ما باشید

فذا یوم التعاضد و التأخی

امروز روز دست به دست هم دادن و برادری‌ست

امروز روز جنگ با کسانی‌ست که قصد تفرقه‌اندازی بین ما را دارند  
فء نا إن سکتنا الیوم قومی  
ای قوم من امروز اگر ما ساکت شویم

و در مقابل دشمن قیام نکنیم، در آینده به دلیل اسارت، نادم خواهیم بود

فما هذا و ما فی الدین ما قد

این چیست و در این چه چیزی هست

فما الزیدی خالف أهل نجد

چرا زیدی با اهل نجد مخالفت می‌کند؟

و لا الشیعی للسنی دینا

چرا شیعه، اهل سنت را بی‌دین می‌داند؟

فکل قائل و يقول ما من  
در صورتی که همه می گویند و گفته اند  
و کل يعرف المختارطه  
و همه مذاهب اسلامی محمد مصطفی را  
و کلهم یولی البیت وجهاً  
و همه مذاهب رو به سوی کعبه نماز می خوانند  
بنی النهرین لا تجدی القوافی  
ای فرزندان دو رود (دجله و فرات) قافیه را گم نکنید

إله غیر رب العالمینا  
خدایی جز رب العالمین نیست  
رسولاً للخلائق أجمعینا  
پیامبر خدا بر خلائق می داند  
و یتلو الکل قرآناً مبیناً  
و همه شان قرآن تلاوت می کنند  
و لم تنفع فهبوا مسرعینا !

که فایده ندارد و به سرعت بر دشمن بتازید

فأما ما أن يموت الكل منا  
پس یا همه باید بمیریم  
«و موت العز خیر من حیاة»  
و البته مرگ با عزت بهتر از زندگی است  
و هل یا خیر خلق الله أصلاً!  
و ای بهترین خلق خدا  
فتحن العرب أهل للمعالي  
پس ما اعراب اهل شرافتیم  
إذا بلغ الفطام لنا رضيع  
و هنگامی که کودک شیرخوار ما بزرگ شود  
و بعد أقول للجاسوس منا  
و به جاسوسی که در میان ماست می گویم  
و بلغ من تريد فقد بنينا  
و به آنان که خواهان عدم وحدت و اتفاق هستند بگو

و إما أن نعیش محررینا  
یا آزادانه زندگی کنیم  
لنا فیها نعیش محقرینا  
که حقیرانه و با ذلت باشد  
یلیق بقائنا مستضعفینا؟  
آیا لیاقت ما زندگی مستضعفانه است؟  
و سنه ربنا من قبل فینا  
و سنت پروردگار از جانب ماست  
تخرُّ له الجبابر ساجدینا  
جباران در مقابل او خاضع خواهند شد  
تجسس ما استطعت الحاضرینا  
تا هر چقدر که در توان داری جاسوسی کن!  
لاستقلالنا الالاس المتینا!

که به خاطر استقلالمان وحدتی مستحکم داریم<sup>۱</sup>

\*\*\*

چند بیت دیگر از قصیده [لبیک ایها الوطن] استاد «محمد مهدی البصیر»

۱. منبع: کتاب یادداشت رفیق حلمی، ص ۷۵



پیوند ناگسستنی کردهای عراق با مجتهدین شیعه... / رحمت الله علایی

هب لی برّک میتة تحتارها      یا موطنی أولست من أبناکا  
ای وطن تو را به خدا مرا فدای خود کن که خود انتخاب می‌کنم  
ای سرزمین من، مگر من از فرزندان تو نیستم؟ بگذار فدای تو شوم  
کم أورثتک یدالسیاسة علة      فاشرب دمی و أطن فیه شفاکا  
چقدر بازی‌های سیاسی بلا و مصیبت بر سر تو آورده است  
پس خون مرا بیاشام و با نوشیدن آن شفا پیدا کن و باقی بمان  
واحمل و ساماً فوق صدرک من دمی      ما کان أحلاه إذا حلاًکاً  
از خون من بر بالای سینهات گلی زیبا قرار بده      چقدر شیرین است جان من وقتی فدای تو می‌شود  
و لئن مزجت دمی بدمعک سائلا      فلقد وقیت و ما عدمت وفاکا  
و این را بدان اگر با التماس من خون مرا با اشک‌های خود ممزوج کنی  
به درخواست من زیبا پاسخ داده‌ای و وفای خود را خوب اثبات کرده‌ای  
قد کان حجرک ما حییت یضمنی      فاذا قتلت فقد سکت حشاکا  
تا زنده ام ای وطن، پناهگاه تو مرا در خود جای داده است  
و آنگاه که در خاک تو کشته شدم، در دامن پر مهر تو آرمیده‌ام<sup>۱</sup>

رفیق حلمی در صفحات ۴۶۱، ۴۶۲ و ۴۶۳ کتاب پنج جلدی یادداشت خود در خصوص مجتهدین شیعه عراق می‌نویسد:

مجلس جایگزین، چگونه ملغی شد و مبارزات ملت عراق علیه استعمار انگلیس چگونه صورت گرفت؟ بعد از اینکه پیمان ۱۹۲۲م در لندن و بغداد در روزهای ۱۲ و ۱۳ تشرین اول (مهر ماه) منتشر شد، ملک عراق و رئیس مجلس، هر کدام به همین مناسبت بیان‌نامه‌هایی منتشر کردند و فرمانی از طرف ملک عراق صادر شد مبنی بر اینکه لازم است انتخابات مجلس جایگزین، برگزار شود. محسن سعدون به عنوان نخست‌وزیر، برای همین امر روی کار آمد، اما از جانب ملت به شدت ضد آن موضع گرفته شد و دچار مشکلات و گرفتاری‌های فراوانی شد. هر تلاشی که به عمل آمد، هر توصیه و پیشنهادی که از جانب ملک عراق داده شد و هر تهدید و اراعی که از طرف وزرا، به ویژه از جانب وزیر کشور می‌شد، هیچ کدام برای فرو نشاندن و آرام کردن مجتهدین شیعه سودی نبخشید.

به منظور عدم شرکت در انتخابات، (مجتهدین شیعه) فتوا صادر کردند. این مجتهدین می‌خواستند که حکومت قبل از انجام هر کاری، زندانیان و تبعیدیان انجمن‌های سیاسی را آزاد کند و به بغداد بفرستد؛ روزنامه‌های توقیف شده، مجدداً شروع به کار کنند و به طور آزادانه و مستقل تقریر و منتشر شوند و تمامی

۱. منبع: کتاب یادداشت رفیق حلمی، ص ۸۷

مشاورین سیاسی انگلیس در بغداد جمع‌آوری شوند؛ به عبارت دیگر می‌خواستند آزادی و استقلال، کاملاً به ملت باز گردد تا آنهایی را که خود می‌پسندند و به آنها اعتماد و اطمینان دارند، به عنوان نماینده انتخاب شوند. این بدین معنا بود که انتشار خبر بیماری ملک عراق و رفتارهای رئیس مجلس در اذهان مردم از میان برود. کاملاً واضح بود که حکومت این خواسته‌ها را نمی‌پذیرفت که بار دیگر زمام امور به دست توده‌های مردم بیفتد و در اختیار مراجع و میهن‌دوستان قرار گیرد، اما فتوای عالمان و مجتهدان (شیعه) تأثیرات شگرفی بر مردم گذاشته بود و حکومت به چالش بزرگی افتاده بود، زیرا مردم به هیچ وجه تمایلی به شرکت در انتخابات نداشتند. ملک عراق شخصاً از تیپ‌های جنوب دیدار کرد و در تلاش برای تفاهم و توافق با مجتهدین (شیعه) بر آمد. با وجود این، نه ملک عراق و نه وزرا نتوانستند کسی را همراه خود کنند. این بار حکومت شروع به نشان دادن خشونت نمود.

در کاظمیه «شیخ مهدی خالصی» همراه پیروانش دستگیر و به حجاز منتقل شدند. مجتهدین نجف که از دستورات ملک عراق سرپیچی کرده بودند، به ایران گسیل شدند. تعدادی از سران عشایر فرار کردند یا به سوریه تبعید شدند و تعداد زیادی از بزرگان قوم دستگیر و به زندان افتادند. این اعمال خشونت آمیز، مدت زیادی طول نکشید و با این عمل، بعد از اذیت و آزار فراوان و تلاش مستمر دولت و شخص ملک (عراق)، انتخابات برگزار شد و مجلس منتخب تشکیل شد.

رفیق حلمی در صفحه ۱۸۲ تا ۱۸۶ می‌نویسد:

انگلیسی‌ها بعد از اینکه موصل را به تصرف خود در آوردند و یورش نظامی و بگیر و ببند به اتمام رسید و تمامی خاک عراق را تصرف کردند، در مدت کوتاهی در کانون دوم (دی ماه) ۱۹۱۸م، حاکمان سیاسی از اطراف و اکناف کشور شروع به جمع‌آوری طومار کردند. این طومارها - چنان که از مأمورانشان شنیده می‌شد - در ادارات حکومتی تصمیم‌گیری و به رشته تحریر در می‌آمد و در بسیاری از مواقع مردم، آنها را مهر یا امضاء می‌کردند، بدون اینکه از مضمون نشان باخبر باشند. دار و دسته حاکمان سیاسی یعنی چاپلوسان و منافق‌ها، برای گرفتن مهر و امضاء، از افرادی که به سادگی حاضر به اطاعت نمی‌شدند، مشکلات عدیده‌ای برایشان فراهم می‌کردند. آنها برای اینکه «صاحب»<sup>۱</sup> با مشکلی مواجه نشود، به هر نحوی عمل می‌کردند. در طومارها این موارد تقریر می‌شد:

...ملت عراق از دولت بریتانیای کبیر، بسیار قدردان و مفتخر است که حکومت آزادی‌خواه انگلیس، استقلال عراق را از چنگال حکومت ترک‌رهای داد و کسب آزادی ملت را به ما ارزانی بخشید. جای بسی سپاس و قدردانی آحاد ملت عراق است. مایه امتنان فراوان است که حکومت بریتانیا موجب ترقی بازرگانی و کشاورزی و علم کشور شده است. امیدواریم سایه این حکومت بر سر ملت (عراق) مستدام باد و در عراق

۱. ع. کنل ویلسون حاکم دولت عراق با ویلسون، رئیس جمهور آمریکا و صاحب بیانیه ۱۴ ماده‌ای متفاوت است. نوان «صاحب!» را به هر انگلیسی حتی تمامی سربازان مزدور هندی یا آسوری و ارمنی که در دوران اشغال حضور و کلاه به سر داشتند، بایستی به وی گفته می‌شد. این عنوان معادل «افندی» ترک‌ها یا «آغا» ی کردها و «سید» عرب‌ها که از زبان هندی اخذ شده است. کتاب یادداشت، ص ۱۸۰

پابرجا باشند و برای اینکه حمایت همه جانبه خود را بر کشور ما مستمراً ادامه دهد، از بزرگان و حاکمان (عراق) استدعا دارد این خواسته‌ای که از اعماق قلبی ملت نشئت می‌گیرد، به پایتخت و به پیشگاه سلطنت جرج، پادشاه انگلیس و امپراتور هند، رسانده شود...

این طومار بعد از اینکه بدین صورت تنظیم و امضاء شده بود، به حاکمان سیاسی تسلیم و آن را بایگانی کردند. این عمل انگلیس در شهرهای بزرگ و میان کسانی که مطلع و آگاه بودند؛ چیزی عجیب و شگفت‌آور قلمداد می‌شد و به همین منظور به بررسی و تجزیه و تحلیل آن پرداختند. می‌دانستند که در پشت آن اهدافی نهفته است، اما اشخاصی که در آن ایام جهان‌بینی وسیعی داشتند، از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کردند. بعضی از افراد به هیچ وجه اطلاعی از پیمان‌ها و عهدنامه‌های انگلیس و ملک حسین نداشتند و نمی‌دانستند که سرنوشت کشورهایی که از دولت عثمانی جدا شده‌اند و شیوه زندگی آتی آن اقوام در آن کشورها، در اروپا رقم زده می‌شود. نبود رفت و آمد بین عراق و مناطق دیگر، عدم اطلاع از اروپا و شهرهای بزرگ، ناتوانی و خستگی بعد از جنگ و گرانی و بیماری و بسیاری از موارد دیگر و از همه مهم‌تر مردم را به بردگی کشاندن، مردم را از اوضاع و احوال خارج از عراق، بی‌اطلاع نگه داشته بود و از هیچ چیز اطلاع نداشتند؛ به همین سبب چون بسیاری از افراد، هدف جمع‌آوری طومارها را درک نمی‌کردند، گنج و سر درگم و متخیر شده بودند و کسانی که درک و فهمی داشتند یا در امضاء و مهر کردن طومارها دچار شک و تردید بودند، از این حاکمان آنچنان واهمه داشتند که به هیچ وجه جرأت نداشتند اظهار نظری کنند. عدم آگاهی و بی‌اطلاعی از سیاست و از جهان پیرامون خود، باعث ضعف روحیه و فتور و سستی تعداد زیادی از افراد شده و آنها را از جوانمردی دور کرده بود. اگر چنین نبود و با این شیوه نابه‌جا و ناشایست، نیاز به خونریزی بود، دریغ نمی‌شد، زیرا اگر شانس با عراق یاری نمی‌کرد، شاید بعداً عراق تحت حاکمیت مستقیم انگلیس باقی می‌ماند؛ به عبارت دیگر موجب می‌شد که در این کشور یک حکومت ملی به تحقق نیبوند و به انجام نرسد.

انگلیسی‌ها این طومارها را که به مهر و امضاء قاطبه اقبشار مختلف ملت عراق رسانده بودند، بعدها در قالب کتابی قطور چاپ کرده، به لندن فرستادند. انجام این عمل از جانب اعراب عراقی، شباهت زیادی به رفتار کردهای ترکیه داشت؛ به عبارت دیگر این دو قوم بدون اینکه بفهمند و درک کرده باشند که اولی یعنی کردها در مقابل ترک‌ها، و عرب‌ها در مقابل انگلیسی‌ها از حقوق قومی و ملی خود به نفعشان تنزل کرده بودند؛ یعنی سند چشم‌پوشی از حقوق قوم خود را به دست دشمن سپرده بودند. اعراب عراق هم به این امر واقف نبودند یا اینکه نمی‌دانستند ملک حسین و فرزندانش همراه میهن‌دوستان، به امید استقلال، با تمامی کشورهای عرب پیمان بسته بودند و همراه لشکر متفقین، دوشادوش آنها مقابل لشکر ترک مقاومت می‌کردند و در مبارزه بودند.

از سوی دیگر، متأسفانه عرب‌ها حتی به این امر فکر نکرده بودند که ویلسون، رئیس‌جمهور (وقت) آمریکا، در ۱۱ تشرین اول ۱۹۱۸-۲۲ نوامبر، بیانیه‌ای ۱۴ ماده‌ای را به تمامی جهان منتشر کرده بود که در

آن درخواست، حق استقلال و نوع خاصی از زندگی را به همه اقوام می‌داد. چون ویلسون یکی از رؤسای بزرگ متفقین بود، بقیه نیز به طور سوری یا بنا به مصلحت آن روزگار، لازم دانستند که سد راه برنامه‌های ویلسون قرار نگیرند و آن را واقعی قلمداد کنند. از طرف دیگر کنل ویلسون که حاکم تام‌الاختیار عراق بود، در نامه‌ای به تاریخ (هفتم تشرین الاول ۱۹۱۸ - هفدهم مهر ۱۹۱۸) به علما و مجتهدین<sup>۲</sup> نجف نوشته بود و بر این امر اذعان می‌نمود که اعراب در راستای آزادی قوم خود، وارد کارزار جنگی بزرگی شده‌اند و به کمک نیروهای نظامی متفقین شتافته‌اند. با این تفاسیل و با وجود اینکه تحت حاکمیت (فیصل) در سوریه، پایه‌های یک حکومت عربی پی‌ریزی شده بود، دوباره اعراب عراقی این طومارها را که در سال ۱۹۱۹ م از آنها خواسته و تقریر شده بود، بدون اینکه تحلیل و تفسیر و سرانجامی برای آن داشته باشند، مهر و امضاء کرده، به دست دولت حاکم انگلیس در عراق تسلیم کرده بودند لذا در این روز بود - چنان که در قبل و در ص ۶۹ بخش سه از آن بحث شد - جمعیت پاسداران در بغداد مخفیانه بنیاد نهاده شد. اکثر اعضای این انجمن، از شیعیان و تحصیل کردگان وطن دوست بودند. بعد از اینکه یک دو دفعه بین آنها اختلاف افتاد، در ماه تشرین اول ۱۹۱۹ م مجدداً به توافق رسیدند و شروع به کار کردند.

سید محمد صدر، رئیس انجمن بود. به واسطه باقر شیبی عضو بسیار مبرز و کاردان آن، اکثر علما و مجتهدین و تعداد زیادی از اعیان معروف کربلا و نجف و شیوخ و رؤسای عشایر شامیه به انجمن پیوسته بودند. بعد از تشکیل این انجمن، طومارهای زیادی از طرف بزرگان شیعه (جعفری) تنظیم شد و در حزیران ۱۹۱۹ م (خردادماه ۱۲۹۷ ش) توسط شیخ رضای شیبی به سوریه فرستاده شد. این طومار را برای خنثی کردن آن طوماری تهیه کرده بودند که حاکمان سیاسی وقت، آن را به امضاء و مهر مردم عراق رسانده بودند و در قالب کتابی چاپ کرده بود. رضا شیبی به مکه رفت و از آنجا به سوریه باز گشت و همراه انجمن العهد، از طرف اعراب عراقی شروع به مبارزه و احقاق حقوق عرب نمود. سرانجام می‌توان گفت که انقلاب عراق، ناشی از این دو فعالیت بود:

۱. مبارزه و تلاش سیاسی شیخ رضا شیبی نماینده جمعیت پاسداران استقلال در سوریه.
۲. ایجاد جنبشی با داشتن اعضای در انجمن ملی در عراق و تهییج آنها به واسطه مولود خوانی و انجمن‌های دیگر در شهر بغداد و تصمیمات آنها جهت بنیاد نهادن انقلابی مسلحانه. (ص ۱۸۰-۱۸۱)

---

۱. کنل ویلسون حاکم دولت عراق با ویلسون، رئیس جمهور آمریکا و صاحب بیانیه ۱۴ ماده‌ای، متفاوت است.  
۲. این علما و مجتهدین همراه بزرگان و اعیان نجف در ( سوم تشرین اول ۱۹۱۸ م - سیزدهم مهر ماه ۱۲۹۶ ش) نزد حاکم سیاسی رفته، از وی استدعا می‌کنند تا برای پادشاه انگلیس مرقومه‌ای تقریر نماید و پیروزی در جنگ‌های سوریه و فلسطین و ( بلغارستان ) را به دولت بریتانیا تبریک بگوید. ویلسون در پاسخ به آن نوشته بود همچنان که متفقین در راستای باز پس‌گیری کشورهايشان در جنگ متفق شدند، اعراب نیز جهت آزادی سرزمین عرب دوشادوش این متفقین در جنگ بوده، به آنها کمک کرده‌اند.

### برگی دیگر از نهضت اعراب عراق

اگر به نهضت اعراب (عراقی) دوباره نظری بیندازیم و به صفحه ۸۲ بخش ۳ کتاب یادداشت نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که در بحث از نهضت ۱۹۲۰م اعراب، تا مسجد حیدریه آمده بودیم و در آنجا به نام خواندن مولودی آن تجمعات عظیم را مجسم خواهیم کرد که شیخ مهدی البصیر با اشعار ملی و میهنی و آتشین خود، مردم را تهییج و به قیام وامی داشت. میان سیل عظیم این مردم که از بغداد سرچشمه می‌گرفت، کوچک و بزرگ، زن و مرد، کارگر و کارفرما، تحصیل کرده و بی‌سواد و خلاصه همه اقشار و طبقات انسانی دیده می‌شد.

کلاه‌های قرمز ترکان و عمامه سفید و سبز، عمامه زرد و دستار مردانه آبی یا سیاه و سفید، عقاب سرمه‌ای یا سیاه دستارهای بومی یا از نوع جافی، سرهای برهنه، کلاه نم‌دی اورامی و عرفچین عجم یا کلاه عربی و همچنین کلاه و انواع سرپوش‌های رنگارنگ، همچون کف روی دریا موج می‌زد. به راستی جلوه‌ای شگفت‌انگیز و تماشایی در نظرها باقی می‌گذاشت و این موج عظیم که صحن بزرگ مسجد و پشت بام‌ها و روی دیوارها و اطراف گنبدها را تا رأس مناره‌ها آنچنان احاطه کرده بود که جای سوزن انداختن نبود. در مقابل اشعار آتشین مهدی البصیر و صدای ممتد کف زدن‌ها و شور و ذوق هزاران زن و مرد و بچه، انسان به راستی یارای مقاومت نداشت و ناگزیر اشک‌های گرم از چهره‌اش سرازیر می‌شد. (ص ۱۵۷-۱۵۸)

